

حوادث سال ۷ هجرت

## پیک اسلام

### در سرزمین روم

«قیصر» پادشاه روم با خدا پیمان بسته بود که هر گاه در نبرد با ایران پیروز گردد ، بشکرانه این پیروزی بزرگ ، از مقر حکومت خود (قسطنطنیه) پیاده زیارت «بیت المقدس» برود ، او پس از پیروزی به نذر خود جامه عمل پوشانید و پیاده رهسپار «بیت المقدس» گردید .

سفیر ابلاغ رسالت جهانی پیامبر اسلام ، به قیصر ، دحیه کلبی بود ، او سفرهای متعددی بشام کرده بود ، و آشنائی کاملی بنقاط شام داشت ، قیافه گیرا و صورت زیبا و سیرت نیکوی وی شایستگی او را از هر لحاظ برای انجام دادن وظیفه خطیر ثابت مینمود ، وی در یکی از شهرهای شام یعنی «بصری» (۱) آگاهی یافت که قیصر عازم بیت المقدس است - لذا فوراً با استاندار «بصری» «حارث بن ابی شمر» تماس گرفت و مأموریت خطیر و پراهمیت خود را با او ابلاغ کرد

ابن سعد در طبقات ج ۱ ص ۲۵۹ مینویسد پیامبر دستور داده بود؛ که نامه را به حاکم «بصری» بدهد و او نامه را به قیصر برساند ، و شاید این دستور از این نظر بود ، که پیامبر شخصاً از مسافرت «قیصر» آگاهی داشت ، و یا اینکه از این جهت که شرائط و امکانات دحیه محدود بوده و مسافرت تا قسطنطنیه خالی از اشکال و مشقت نبوده است ، و در هر صورت ، سیفر پیامبر اسلام با حاکم بصری تماس گرفت ، «حارث» ، «عدی بن حاتم» ، را خواست . و او را مأمور کرد تا همراه سفیر پیامبر بسوی بیت المقدس بروند ، و پیام و نامه پیامبر را بحضور قیصر برسانند .

طبق نوشته ابن سعد ملاقات سفیر با قیصر در شهر «حمص» بوده و او وقتی خواست بحضور

(۱) بصری مرکز استانداری استان «حوران» بود که از مستعمرات قیصر بشمار میرفت ، و حارث بن ابی شمر و بطور کلی ملوک «غسان» بطور دست نشانده گی از قیصر در آنجا حکومت می کردند .

« قیصر » بار یابد کار پردازان سلطان بوی گفتند باید در برابر شاه سر به سجده بگذاری و در غیر اینصورت بتواضع نکرده و نامه ترا نخواهد گرفت « دحیه » سفیر خردمند پیامبر اسلام گفت: من برای کوبیدن این سننهای غلط رنج اینهمه راه را بر خود هموار کرده ام ، من از طرف صاحب رسالت محمد (ص) مأمورم به قیصر ابلاغ کنم، که بشر پرستی باید از میان برود ، و جز خدای یگانه کسی مورد پرستش واقع نگردد ، آیا با این مأموریت ، با این عقیده و اعتقاد چگونه میتوانم ، تسلیم نظریه شما شوم و در برابر غیر خدا سجده کنم .

منطق نیرومند و صلابت و استقامت سفیر ، مورد اعجاب کارکنان دربار قرار گرفت ، یک نفر از درباریان خیر اندیش به « دحیه » گفت : شما میتوانی نامه را روی میز مخصوص « سلطان » بگذاری و بر گردی و کسی جز « قیصر » دست به نامه های روی میز نمیزند ، و قیصر هر موقع نامه شما را خواند ، بعداً بحضور میپذیرد « دحیه » از راهنمایی آن مرد تشکر کرد ، و نامه را روی میز گذارد و باز گشت .

« قیصر » نامه را گشود ابتدا عاونه که با « بسم الله » شروع شده بود ، توجه قیصر را جلب کرد و گفت : من از غیر « سلیمان » (ع) تا کنون چنین نامه ای ندیده ام سپس مترجم مخصوص خود را خواست تا نامه را بخواند و ترجمه کند او نامه پیامبر را چنین قرائت کرد .

« بسم الله الرحمن الرحيم من محمد بن عبد الله الی هر قل عظیم الروم سلام علی من اتبع الهدی اما بعد فانی ادعوك بدعاية الاسلام ، اسلم تسلم یؤتک الله اجر مرتین فان تولیت فانما علیک اثم « الاریسین » و یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمة سواء بیننا و بینکم الا نعبد الا الله و لا نشرك به شیئاً و لا یتخذ بعضنا بعضاً ارباباً من دون الله فان تولوا فقولوا اشهدوا بانا مسلمون ، محمد رسول الله .

یعنی : (نامه ایست) از محمد فرزند عبد الله به هر قل « بزرگ روم درود بر پیروان هدایت ، من ترا به آئین اسلام دعوت میکنم ، اسلام آور تا در امان باشی ، خداوند بتو دو پاداش میدهد ، (پاداش ایمان خود ، و پاداش ایمان کسانی که زیر دست تو هستند ) اگر از آئین اسلام روی گردانی گناه « ۱ رسیان » (۱) نیز بر تو است « ای اهل کتاب ما شما را بیک اصل مشترک دعوت میکنیم ،

(۱) درباره تفسیر این لفظهای دانشمندان اختلاف است ابن اثیر در نهایت ص ۳۱ مینویسد مراد کارمندان دربار است برخی میگویند مراد کشاورزان است زیرا اکثریت مردم آنروز طبقه کشاورز بود ، و مؤید این نظر اینست که در برخی از نسخه ها (کامل ج ۲ ص ۱۴۵) بجای لفظ فوق « اکارین » موجود است و « اکار » همان کشاورز است ، گاهی احتمال میدهند که « اریس » نام طائفه ای باشد که در روم زندگی میکردند .

غیر خدا را نپرستیم ، کسی را انبیا و اقرانندیم ، بعضی از ما بعضی دیگر را بخدائی نپذیرد (هر گاه ای محمد) آنان از آئین حق سر بر تافتند بگو گواه باشید که ما مسلمانیم .

### قیصر از حالات پیامبر تحقیق میکند

سلطان خردمند روم احتمال داد که نویسنده نامه همان ، محمد موعود انجیل و تورات باشد. لذا - در صدد بر آمد که از خصوصیات زندگی وی اطلاعات دقیق بدست آورد فوراً رئیس نیروهای انتظامی را بحضور طلبید و گفت سراسر شام را زیر پا بگذار ، شاید از خویشاوندان و نزدیکان « محمد » و یا از کسانی که از اوضاع وی اطلاع دارند ، افرادی را پیدا کنی ؛ تا من بوسیله آنها یک سلسله اطلاعاتی بدست آورم ، از حسن تصادف معارف همان ایام ابی سفیان و دسته ای از قریش برای بازرگانی بشام آمده بودند ؛ ما مور قیصر با آنها تماس گرفت و همراه به بیت المقدس برد ، و بحضور شاه بار یافتند ، شاه از آنها پرسید آیا در میان شما کسی هست که با « محمد » پیوند خویشاوندی داشته باشد ، ابوسفیان ، بخود اشاره کرد و گفت ما با او از یک طائفه هستیم ، و در جد چهارم (عبدمناف) بهم میرسیم ، « قیصر » دستور داد که ابوسفیان ، پیش رو بایستد و دیگران پشت سر او قرار گیرند و مراقب سخنان ابوسفیان شوند ، که هر گاه وی ، در پاسخ پرسشهای قیصر ، غرض ورزی کرد ، فوراً ، به خطا و یاد روغ او اشاره نمایند ، با این اوضاع ، قیصر از ابوسفیان سؤالات زیر را کرد و ابوسفیان نیز بترتیب جواب داد .

۱ - حسب «محمد» چگونه است ؟ گفت از خانواده شریف و بزرگ است ، ۲ - در نیاکان وی کسی هست که بر مردم سلطنت کرده باشد ؟ ، گفت : نه ۳ - آیا پیش از آنکه ادعای نبوت کند از دروغ برهیز داشت یا نه ؟ گفت بلی محمد مرد راستگوئی بود ، ۴ - چه طبقه ای از مردم از وی طرفداری میکنند و با آئین او میگردند ؟ ، گفت : طبقه اشراف با او مخالفند ، و افراد عادی و متوسط هوادار جدی او هستند ۵ - پیروان وی رو بفرزونی است ؟ گفت بلی ، ۶ - کسی از پیروان او تا حال ، مرتد شده است ؟ گفت : نه ۷ - آیا او در نبرد با مخالفان پیروز است یا مغلوب ؟ گفت : گاهی غالب و گاهی باشکست رو برو است « قیصر » به مترجم خود گفت که به ابوسفیان و رفقاء وی بگوید که اگر این گزارشها دقیق و صحیح باشد حتماً او پیامبر موعود آخر الزمان است ، و در پایان افزود که من اطلاع داشتم که چنین پیامبری ظهور خواهد کرد ولی نمیدانستم که از قوم « قریش » خواهد بود ولی من حاضرم در برابر او خضوع کنم ، و بعنوان احترام پاهای او را شستشو دهم ، و در همین نزدیکیها قدرت و شوکت او سر زمین روم را خواهد گرفت .

برادرزاده قیصر ، گفت ، محمد در نامه اسم خود را بر نام تو مقدم داشته است ولی او از این تفتین

نتیجه نگرفت ، قیصر پر خاش کرد و گفت ، کسی که ناموس اکبر (فرشته وحی) بر او نازل میشود شایسته است نام او بر نام من مقدم باشد .

ابوسفیان میگوید : طرفداری جدی قیصر از محمد سر و صدائی در دربار بوجود آورد ؛ و من از این پیش آمد سخت ناراحت بودم ، که کار محمد بقدری بالا بگیرد که ملت روم از او بترسند ، با اینکه من در آغاز سؤال و جواب کوشش کردم که محمدا در نظر قیصر کوچک کنم و میگفتم که محمد کوچکتر از آنست که شنیده ای ولی قیصر به تحقیر من گوش نکرد و گفت آنچه من از تو سؤال میکنم بآن پاسخ بده طبری ص ۲۹۰

### نامه پیامبر در قیصر اثره یگذازد

قیصر به گزارشهای کسب شده از ناحیه ابوسفیان اکتفا نکرد ده موضوع را با یکی از دانشمندان روم از طریق نامه در میان گذارد ، وی در جواب نوشت این همان پیامبر است که جهان در انتظار او است ، قیصر برای بدست آوردن طرف ز فکر سران روم اجتماع عظیمی در یکی از صومعه ها تشکیل داد ، و نامه پیامبر را بر آنها خواند ، و گفت آیا حاضرید با بر نامه و آئین او موافقت کنیم ؟ چیزی نگذشت که تشنج بزرگی در مجلس بوجود آمد ، بطوریکه قیصر از اختلاف و مخالفت آنان بر جان خود ترسید ، فوراً از جایگاه خود که نقطه بلندی بود ؛ رو بر دم کرد و گفت : نظر من از این پیشنهاد آزمایش شما بود ، صلابت و استقامت شما در آئین مسیح مورد اعجاب و تقدیر من قرار گرفت .

قیصر دحیه را خواست و او را احترام کرد ، و پاسخ نامه پیامبر را نوشت ، و هدیه ای نیز وسیله دحیه ارسال کرد ، و مراتب ایمان و اخلاص خود را در آن منعکس نمود (۱)

(۱) حلبی ج ۲ ص ۲۷۷ ؛ کامل ج ۲ ص ۴۴ ؛ بحار ج ۲ ص ۳۷۹

## تکبر آفت عقل است

حضرت باقر علیه السلام میفرماید ....

« مَا دَخَلَ قَلْبَ امْرِءٍ شَيْءٌ مِنَ التَّكْبَرِ إِلَّا نَقَصَ مِنْ

عَقْلِهِ مِثْلَ مَا دَخَلَهُ مِنْ ذَلِكَ : قَلْ ذَلِكَ أَوْ كَثُرَ

» ؛ در دل انسانی کبر وارد نمیشود مگر اینکه بهمان اندازه

عقلش ناقص میگردد ، خواه کم باشد یا زیاد . (سفینة البحار)